

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در اطلاقات و استعمالاتی است که از آن به استعمال اللفظ در لفظ تعبیر می‌شود و چهار فرض دارند. بحث اصلی این است که ببینیم آیا در این اقسام حقیقتاً عنوان استعمال وجود دارد یا خیر؟! یعنی اگر به آن استعمال اطلاق می‌شود مسامحه در کار می‌باشد، برای این که استعمال در جایی مطرح می‌شود که یک طرف لفظ و طرف دیگر معنا باشد.

در فرض اول که اطلاق لفظ و اراده شخص بود، اولین اشکال مرحوم صاحب فصول (ره) این بود که اگر متکلم لفظی را به کار ببرد و از آن نفس لفظ اراده شود، منجر به اتحاد دال و مدلول خواهد شد و در جای خود اثبات شده است که اتحاد دال و مدلول محال می‌باشد.

مرحوم آخوند (ره) در پاسخ فرمود: در این فرض تغایر اعتباری وجود دارد و همین مقدار کافی است؛ یعنی از این جهت که لفظ از متکلم صادر شده است دال و از این حیث مورد اراده قرار می‌گیرد مدلول است.

مرحوم اصفهانی (ره) ضمن توضیح جواب مرحوم آخوند (ره)، در باب تضایف ضابطه‌ای جدید را بیان نمودند که طبق آن حتی نیاز به تغایر اعتباری نیز وجود ندارد. اما در ادامه فرمود: استعمال لفظ و اراده شخص مواجه با اشکال است.

کلام مرحوم خوئی (ره)

مرحوم آقای خوئی (ره) در کمال تعجب اشکالی که مرحوم محقق اصفهانی (ره) نسبت به آن توجه داشته است را ذکر نموده و آن را در مقابل کلام ایشان قرار می‌دهد.

اشکال این است که بحث در دلالت کلامی است یعنی لفظ باید دلالت بر معنا داشته باشد؛ در حالی که استدلال مرحوم اصفهانی (ره) به عبارت «یا من دلّ علی ذاته بذاته» ارتباطی به دلالت کلامی ندارد و قیاس مع الفارق است. یعنی این لفظ مراد متکلم و مانند سایر افعال اختیاری او از قبیل گفتن، خوردن، خوابیدن و... است.^[1]

ادامه بیان فرض اول: بیان لفظ و اراده شخص

تا اینجا اشکال اول مرحوم صاحب فصول (ره) به نظر ما و تبع مرحوم آخوند (ره) وارد نیست و تغایر اعتباری در این مسئله کافی می‌باشد.

اشکال دوم: ترکیب قضیه از دو جزء: این مطلب مسلم است که قضیه لفظیه مرکب از سه جزء می‌باشد: الف- موضوع. ب- محمول. ج- نسبت.

اگر بگوئیم «ز ی د» معنا و دلالتی نداشته و حاکی از چیزی نیست، سبب می‌شود قضیه لفظی خالی از موضوع شده و مرکب از دو جزء باشد و حال آن‌که این مسئله محال است و نسبت متقوم به دو طرف قضیه می‌باشد.

به بیان دیگر مرحوم صاحب فصول (ره) می‌فرماید: در اطلاق لفظ و اراده شخص، لفظ «ز ی د» یا دلالت بر معنائی دارد یا ندارد. اگر دلالت داشته باشد که اشکال اول یعنی اتحاد دال و مدلول پیش می‌آید. اما اگر دلالت نداشته باشد لازم می‌آید قضیه محکیه مرکب از دو جزء باشد؛ در حالی‌که قضیه لفظیه مرکب از سه جزء است.

مرحوم آخوند (ره) در پاسخ می‌فرماید: در مانحن فیه نیز قضیه مرکب از سه جزء است و همین لفظ یعنی «ز ی د» موضوع بوده و توسط متکلم به ذهن مخاطب القاء شده است.

به بیان دیگر در سایر قضایا زمانی که قصد داریم معنائی را به سبب یک لفظ به مخاطب تفهیم نمائیم، لفظ را واسطه و حاکی قرار می‌دهیم و مخاطب به سبب تصور آن لفظ انتقال به معنا پیدا می‌کند.

اما در مانحن فیه که متکلم «ز ی د» را گفته و شخص اللفظ را اراده می‌کند، «ز ی د» را به ذهن مخاطب القاء نموده و او نیز به معنا منتقل می‌شود. پس موضوع در قضیه واقعیه و محکیه خود این لفظ ملقای به ذهن مخاطب است.

در نتیجه به نظر مرحوم آخوند (ره) هر چند فرض اول صحیح است اما از قبیل استعمال نیست چون استعمال در موردی است که لفظ حکایت از معنا داشته باشد اما در مسئله محل بحث فقط لفظ و شخص لفظ وجود دارد.

طبق مبنای مرحوم آخوند (ره) در کنار استعمال لفظ در معنا مسئله دیگری به نام القاء داریم. اما اگر مبنای ایشان نپذیریم، استعمال بر دو قسم خواهد بود: الف- استعمال لفظ در معنی اعم معنای موضوع له و غیر موضوع له. ب- استعمال لفظ در لفظ.

شاهد مدعای مرحوم آخوند (ره) این است که شخصی قصد دارد لفظی را فرزند خود تعلیم دهد به هیچ وجه معنای آن را اراده نمی‌کند بلکه تنها قصد دارد لفظ را به ذهن او القاء نماید.

از این مطلب در برخی مباحث تفسیری نیز می‌توان بهره برد؛ مثلاً در مواردی که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «قل»، معنای آن اراده نشده است برای این‌که اگر معنا اراده شده بود باید مقول آن بیان می‌شد؛ پس امکان دارد بگوئیم این مسئله نیز از باب القاء است یعنی خطاب به پیامبر (ص) که مخاطب و سامع است می‌فرماید: این مطلب را بگو.

یا در حروف مقطعه قرآن با این‌که تکلفات و احتمالات مختلفی داده شده است اما شاید بتوان گفت مقصود القاء لفظ است نه این‌که معنای خاصی داشته باشد؛ مثلاً در «الم» تنها قصد القاء لفظ وجود دارد؛ یعنی لفظی ذکر شده و از آن لفظ از باب اراده نوع یا مثل نه شخص لفظ اراده می‌شود.

در مورد حروف مقطعه قرآن کریم اگر بگوئیم خدای تبارک و تعالی شخص «الم» را اراده نموده است باید بگوئیم از باب القای این الفاظ است و اصلاً از باب استعمال نیست و دنبال تفسیر معنا نرویم.

مرحوم امام(ره) در مورد فرض اول می‌فرماید: این قسم نه استعمال و نه القاء است، بلکه فقط نوعی از ایجاد یعنی ایجاد صورت ذهنیه است.

توضیح مطلب این‌که القاء موجود خارجی به وصف خارجی بودن در ذهن مخاطب معقول نیست و زمانی‌که متکلم لفظ «ز ی د» می‌گوید یک صورت ذهنی در ذهن مخاطب ایجاد می‌شود. در نتیجه استعمال محقق نشده است چون امکان ندارد زید را به وجود خارجی در نفس مخاطب القا نمائید.

در ادامه می‌فرماید: اگر نام این ایجاد را دلالت بگذارید و بگوئید با «ز ی د» صورت ذهنیه ایجاد شد و به دنبال آن مراد متکلم نیز محقق شد، می‌گوئیم این دلالت یا القاء واقعی نیست چون وجود خارجی «ز ی د» را نمی‌توانیم در نفس مخاطب القاء نمائیم.^[2]

کلام مرحوم خوئی(ره)

مرحوم آقای خوئی(ره) در مورد استعمال لفظ و اراده شخص لفظ مانند مرحوم آخوند(ره) می‌فرماید: هر چند امکان القاء «ز ی د» به ذهن مخاطب به وصف خارجیت امکان ندارد اما می‌توان صورتی از آن را در ذهن مخاطب ایجاد نمود.

توضیح مطلب این‌که مرحوم آقای خوئی(ره) در قسم اول مسئله القا را مطرح نموده و القاء را نسبت به متکلم و مخاطب مورد بررسی قرار می‌دهند:

الف- القاء نسبت به متکلم: حقیقت استعمال طبق نظر مشهور یا «فناء اللفظ فی المعنی» یا «افناء اللفظ فی المعنی» می‌باشد. در مقابل مرحوم خوئی(ره) می‌فرماید: حقیقت استعمال «جعل اللفظ علامة للمعنی» است.

طبق هر دو مبنا استعمال واقع نشده است چون متکلم نه قصد دارد لفظ را در معنا إفنا نماید و نه قصد لفظ را علامت برای معنا قرار بدهد چون معنایی در نظر نگرفته است.

ب- القاء نسبت به مخاطب: بخاطر این‌که قرار است لفظ بدون معنا به ذهن مخاطب القاء شود، پس نسبت به مخاطب نیز استعمال معنا ندارد.^[3]

جمع‌بندی فرض اول

ممکن است بگوئیم مراد مرحوم آخوند(ره) و مرحوم آقای خوئی(ره) از القاء، احضار صورتی از این لفظ در ذهن مخاطب است. برای این‌که مرحوم آخوند(ره) در بحث نوع و صنف می‌فرماید «فیکون اللفظ نفس الموضوع الملقى إلى المخاطب» که باید عبارت را توجیه نموده و بگوئیم «فیکون صورة اللفظ» و إلا امکان ندارد خود لفظ القاء به ذهن مخاطب شود. در فلسفه مکرر گفته شده است که خارج به وصف خارجیت در ذهن و ذهن م به وصف ذهنیت در خارج نمی‌آید.

در نتیجه این‌که مرحوم آخوند(ره) و مرحوم آقای خوئی(ره) القاء را مطرح نموده‌اند با فرمایش مرحوم امام(ره) که مقابل ایشان قرار دارد، به سبب توجیهی که ذکر نمودیم قابل جمع می‌باشد.

پس روشن شد قسم اول به هیچ وجه معقول نیست از باب استعمال باشد و عنوان القا را دارد.

[1] «ومن هنا يظهر أنّ قياس المقام بدلالة ذاته تعالى على ذاته قياس مع الفارق، فإن سنخ تلك الدلالة غير سنخ هذه الدلالة، إذ أنّها بمعنى ظهور ذاته بذاته وتجلّي ذاته لذاته، بل ظهور جميع الكائنات بشتى ألوانها وأشكالها من الماديات والمجردات بذاته تعالى، وهذا بخلاف الدلالة هنا فإنّها بمعنى الانتقال من شيء إلى شيء آخر. فعلى ضوء ذلك يظهر أنّ إطلاق اللفظ وإرادة شخصه لا يكون من قبيل الاستعمال في شيء، فإنّ المتكلم بقوله: زيد ثلاثي مثلاً لم يقصد إلّا إحضار شخص ذلك اللفظ في ذهن المخاطب وهو بنفسه قابل للحضور فيه ومعه لا حاجة إلى الوساطة كما مرّ آنفاً.» محاضرات في أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج1، ص: 110.

[2] «و التحقيق: أنّ المتكلم الذي بصدد الإخبار عن شخص اللفظ الصادر منه يتلفّظ به حتّى يسمع المخاطب و يتصوّره، فإذا حمل عليه ما يكون من خواصّ هذا اللفظ أو أقام قرينة عليه، يرجع ذهن السامع من الصورة المتصوّرة بالذات إلى اللفظ الصادر من المتكلم، فاللفظ الصادر منه موجد في نفس السامع ما يصير في الآن المتأخّر حاكياً و كاشفاً عن لفظه، لا كحكاية اللفظ عن المعنى الموضوع له أو غير الموضوع له؛ ضرورة أنّ الصورة الذهنيّة لم تكن لفظاً و لا موضوعاً، فاللفظ في هذا الإطلاق موجد لكاشفه في ذهن [السامع]، و يصير منكشفاً في الآن المتأخّر، فلا يكون هذا الانكشاف من قيل الدلالة الوضعيّة، و لا من قبيل إلقاء الموضوع في ذهن السامع، و لو قيل: ذلك الإيجاد - للكشف عن نفسه - دلالة حتّى يكون اللفظ دالاً بواسطة إيجاد كاشفه، و مدلولاً في الآن المتأخّر لانكشافه به؛ فلا مانع منه و لا مشاحّة في الاصطلاح، كما أنّه لو أُطلق عليه الإلقاء ببعض الاعتبارات فلا مانع منه أيضاً بعد وضوح الحقيقة.» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج1، ص: 108 و 109.

[3] «أمّا القسم الأوّل منها: وهو ما إذا اطلق اللفظ و اريد به شخصه كما إذا قيل: زيد ثلاثي و اريد به شخص ذلك اللفظ، فليس هو من قبيل استعمال اللفظ في المعنى في شيء، وذلك لأنّ لازمه اتحاد الدال والمدلول ذاتاً و حقيقةً، إذ شخص هذا اللفظ دال وهو بعينه مدلول، وهذا غير معقول...» محاضرات في أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج1، ص: 108 به بعد.